

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1390/02/18



مسئله ششم المراد من الميته اعم مما مات حتف انفه او قتل او ذبح علي غيرالوجه الشرعي

مراد از میته چیست؟

از این مسئله فهمیدیم میته به سه معناست 1. میته ای که حیوان با حتف انف از دنیا برود حتف انف یعنی کار جسمش به پایان رسید و تمام شد از کھولیت. مرد به طور طبیعی انقدر عمر کرد تا مرد 2. معنای دیگر عبارت است از قتل و کشته شدن سم بخورد خفه بشود منخنقه و نطحیه باشد به اشکال مختلفی کشته بشود از هاق روح جداشدن روح از جسد 3. عبارت است از ذبح بر غیر وجه شرعی حیوان را سر بردید اما موازین شرعی رعایت نشده است اسم خدا برده نشده یا قطع اوداج اربعه صورت نگرفته یا استقبال نبوده.

میتة در فقه ذبح غیر شرعی است (غیر مزکی)

طبیعی است در فقه منظور از میته همین قسم سوم است که ذبح غیر شرعی باشد ذبح غیر شرعی اعم از قتل به توسط آلات قتل و حتف انف و سر بردنی که شرعی نباشد این در برابر مزکی قرار می گیرد که ذبح شرعی است

روایت موثقہ سماعه بن مهران

و این معنا را مرحوم شیخ انصاری (ره) می فرماید که از روایت موثقہ سماعه بن مهران وسائل ج2 باب 49 از ابواب نجاسات حدیث 2 استفاده می کنیم باسناده عن الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعه قال: **سألته عن الجلود السباع يتنفع بها؟ قال: اذا رميت و سميت فاننفع بجلده اما الميته فلا.** وقتی که شکار را با تیر زدی و اسم خدا بر دی می شود مزکی و اما الميته فلا. اسم خدا نبردید و بیرون انداختید غیر مزکی است پس میته در این روایت به حیوان غیر مزکی بکار رفته در هر صورت فقها می فرمایند که درباره معنای میته در فقه اختلاف وجود ندارد میته همان غیر مزکی است این مسئله مورد توافق یا تسالم اصحاب است

موضوع حکم میته است یا غیر مزکی
و اما بحث در این است که موضوع برای حکم چیست؟ موضوع حکم میته است یا غیر مزکی؟
ثمره بحث .

سید الاستاد در کتاب تنقیح العروه جلد 2 صفحه 448 می فرماید که این دو تا عنوان در جهت موضوع بودن برای احکام فرق می کند می بینیم برای میته یا غیر مزکی حداقل سه تا حکم بنابر مبنایی چهارتا حکم داریم 1. حرمت اکل 2. عدم جواز صلاه در اجزا و جلود میته 3. نجاست میته 4. که علی المبناست حرمت انتفاع ما گفتیم سید الاستاد و فقهای اخیر انتفاع را قبول ندارند اما علی المشهور این چهار یا سه تا حکم درباره میته و غیر مزکی فرق می کند اگر میته موضوع حکم باشد موضوع می شود وجودی و اگر موضوع غیرمزکی باشد می شود عدمی ثمره بحث این است یک جلدی و یک پوستی را شک کردید که این پوست میته هست یا مزکی در اینجا اگر موضوع حکم شما از لحاظ تعیین شرع غیر مزکی باشد بدانیم چون شرع حکم را که بیان می کند موضوع را برای حکم خودش تعیین می کند مفصل گفتیم که تعیین و تشخیص با هم فرق دارد اگر شرع بر حسب دلیل برای این احکام غیر مزکی را موضوع تعیین کرده باشد در صورت شک استصحاب عدم تزکیه حکم به نجاست و حرمت اکل می دهیم بحثش را مفصل کردیم که اینجا استصحاب عدم تزکیه می تواند استصحاب عدم ازلی باشد و می تواند عدم نعته باشد اگر یک حیوان مشخصی بود یک وقت دیدیم زنده بود الان مرده پوستی از آن حیوان موجوداست مشخصا می دانستیم حالا شک می کنیم می شود عدم نعته اما فقط یک پوست حیوانی بود هیچی از سابقه اش اطلاع نداریم می شود استصحاب عدم تزکیه می شود استصحاب عدم ازلی و اما اگر موضوع حکم بر حسب دلیل میته تعیین شد الان شک می کنیم که این جلد الان پاک است یا نجس است استصحاب میته نمی شود چون میته حالت سابقه ندارد و موضوع خود میته است و استصحاب هم ندارد اصل که جاری نشد نوبت به قاعده طهارت میرسد که می گوید طاهر است بر اساس استفاده از اصول چقدر کار فرق می کند بین این دو تا یک سوال و ان این است که میته و غیر مزکی که متلازمین است از لحاظ شرعی خوب متلازمین میته که بود غیر مزکی است جوابش را در ضمن گفتیم: که موضوع حکم بر حسب دلیل تعیین می شود غیر مزکی که موضوع تعیین شد ما به متابعت از شرع همان موضوع را می نگریم تعبد مطلق است شناخته ایم آنچه شرع بگوید درست است شناخته ایم عقل که چه علم که چه تمام دنیا دست به دست هم بدهد بالاتر از حکم شرع نظری نخواهد داشت

سوال و جواب ان درباره نجاست و طهارتش هست سید هم انجا گفت که اگر شما انجا استصحاب می کنید و می گوید اعضای حیوان در حال حیات پاک و طاهر نبود دو صورت بیشتر ندارد یا با خون حیوان منضم است یا جداس است اگر جداس میته شده اگر منضم است میته صدق نمی کند

اقوال در مسئله

الان رسیدیم به بحث بعدی اقوال درباره مسئله
قول صاحب مدارک غیر مزکی با استصحاب ثابت نمی شود
اولین قول مرحوم سید صاحب مدارک کتاب مدارک جلد 2 صفحه 387 می فرماید که ولو

موضوع غير مزكي باشد از لحاظ دليل غير مزكي با استصحاب ثابت نمي شود براي اينكه استصحاب غايت ما في الباب ظن بوجود مي آورد و ظن در باب نجاسات كاري نمي تواند از پيش ببرد چون در باب اثبات نجاست بايد علم باشد علم جزءموضوع است براي نجاست اين يك مطلب

دو حديث از وسائل الشيعه در اين باب

مطلب دوم مي فرمايد دو تا روايتي است دال بر اينكه ميته را تا احراز نكنيم علم حاصل نكنيم به ميته بودن و نجاست" موضوع براي حكم محقق نمي شود اين دو تا روايت در وسائل ج 2 باب 50 از ابواب نجاسات حديث 2 و 4: حديث 2 صحيحه حلي سند صحيحه است [سالت ابا عبدالله عليه السلام عن الخفاف التي تباع في السوق فقال اشترو وصل فيها حتي تعلم انه ميته بعينه](#). خفاف جمع خف بمعني چكمه اي كه در بازار به فروش مي رسد. چقدر دلالت كامل است سند هم محكم مورد استناد هم هست شما اين نکته را داشته باشيد وقتي ميرويد در بررسي روايات صحيحه مي گوييد صحيحه است فرق مي كند از لحاظ صحيحه اعلايي و غير اعلايي فرقي اين است كه بعضي از صحيحه ها مستند و معمول بهاست فقها به طور قابل توجهي به ان استناد مي كنند اين صحيحه جزءهمين صحيحه است كثير الاستناد يك مزيت برتري دارد دلالتش كه واضح بود تا علم حاصل كنيد كه ان پوست ميته است بعينه اين كار از استصحاب ساخته نيست استصحاب چيزي در اين باب نمي تواند داشته باشد علم وجداني كه حاصل نمي كند حديث 4 عن علي بن ابي حمزه است ابن ابي حمزه كه بين دو نفر بهترين فرد و بدترين فرد ابو حمزه ثمالی كه قدس الله روحه و رضي الله عنه از اجلا و اوتاد است از اولياست و ابي حمزه بطائني كه درباره ايشان مي گویند كذاب كذاب جعال ابي حمزه ثمالی بيشتتر از امام سجاد نقل مي كند اينجا امام صادق نقل شده اخر اين حديث آمده به عنوان [مويد قال جلوددواب منه ما يكون ذكيا و منه ما يكون ميته فقالك ما علمت انه ميته فلا. تصل فيه](#). اين دو تا روايت و ان هم قدرت استصحاب. موضوع غير مزكي هم باشد با استصحاب نمي توانيم ما اين حكم و اين موضوع را ثابت كنيم يعني ميته بودن را ثابت كردن نياز به علم دارد اين فرمايش صاحب مدارك تا اينجا

نظر مرحوم اقاوي خويي در تنقيح

سيد الاستاد در همان مصدر تنقيح 2 صفحه 448 مي فرمايد كه اشكال ايشان وارد نيست اما استصحاب كه اشكال مي كند كه ظن مي آورد و ظن مفيد نيست اين اشكالي است كه قابل مساعده نيست لا يمكن المساعده عليه چون حجيت استصحاب كه از باب ظن نيست كه گفته شود اين ظن است و لا يفيد بلكه حجيت استصحاب تابع دليل خودش هست دليل شرعي معتبري دارد كه كسي كه تفحص مي كند علم به حجيت پيدا مي كند فرق علم به حكم با علم به حجت حكم

ملاك در صحت حكم علم به حجيت است علم به حجيت دليل دال بر ان حكم نه علم به خود حكم در اينجا علم به حجيت حاصل است علم به خود حكم مدار صحت حكم نيست خيلي مطلب دقيق است و اما مطلب دوم رواياتي را ايشان استناد کرده اند كه در ميته حصول علم شرط است حتي تعلم انه ميته ما هم قبول داريم مي گوييم كه علم را جزءموضوع قرار دادند در قطع خوانده ايم كه قطع موضوعي است جزء موضوع اين قطع را

شرح بدهم بنابر مبناي صاحب كفايه و محقق عراقي قطع پنج قسم مي شود بنا به مبناي ميرزاي نائني قطع چهار قسم است بنا به مبناي محقق اصفهاني قطع سه قسم است توضيح انواع قطع از نظر صاحب كفايه

اما مبناي معروف و مطرح كه مبناي صاحب كفايه است شرح بدهيم بقيه را اشاره كرديم كافي است چون بحث اصولي نيست فقهي است در اقسام قطع قسم اول قطع طريقي است كه انسان علم پيدا مي كند به حكم يا موضوع به عنوان راه كشف مي كند از يك حقيقت اين قطع طريقي است حجيتش هم خوانده ايم ذاتي قطعي ضروري به اختلاف تعابير آنچه مي گوييم بگوييم مسلم ديگر بحث اصولي است كه ذاتي چطوري است ذاتي باب ايساقوجي است ذاتي باب برهان است غريزي است و غيره شرح دارد كه شما فقط بگوييم مسلم است قطع موضوعي در اصول راه ندارد جايش در فقه است در اصول فقط استطرادا به مناسبت تشابه لفظي آمده و الا قطع موضوعي موضوع حكم جزاءدله نيست ما انجا بحث از ادله و امارات و حجج مي كنيم قطع موضوعي از امارات و حجت نيست اين يك نکته و بعد خود قطع موضوعي اقسامي دارد تقسيم اول اين است كه قطع موضوعي يعني قرار گرفتن علم موضوع حكم 1. علم تمام موضوع قرار بگيرد 2. جزءموضوع قرار بگيرد 3. قطع موضوعي كه تمام موضوع قرار گرفته به نحو كاشفيت قرار مي گيرد علم جزءموضوع است اما به عنوان اينكه كاشف از اين جزء ديگر به عنوان جزءموضوع قرار مي گيرد و يا به عنوان صفت كه قطع جنبه كاشفيتش لحاظ نمي شود به عنوان يك صفتي از صفات نفس است صوره حاصله من الاشياءبالنفس به عنوان صفت نفس بدون جنبه كاشفيت جزءموضوع قرار مي گيرد بنابر اين هر دو تا كه دو قسم داشت مي شود چهار تا تمام الموضوع دو قسم شد جزءالموضوع هم دو قسم داشت صفتيت و كاشفيت چهار قسم شد اقسام قطع موضوعي در اينجا علم يا قطع جزءموضوع قرار گرفته براي ميته به عنوان كاشف و طريق و قطعي كه جزءالموضوع به عنوان كاشف و طريق باشد مي تواند اماره حجت شرعي است قائم مقام ان بشود چون موضوع كه نيست كه فقط خودش باشد چيز ديگر جايش را پر نكند طريق است ان طريق خودش است نبود راه ديگر مثال زيارت حرم اين موضوع جايش را ديوار پر نمي كند سقف پر نمي كند فرش پر نمي كند زيارت حرم موضوع خود ان حرم به معنای خاص يعني ضريح مقدس حضرت معصومه اين موضوع است يا طريق مي گوييد برويد به سمت حرم ماشين نداريد با موتور يا چرخ يا پياده از ان راه راههاي متفاوت طريق است طريق هيچ وقت حصر نمي آورد چون طريق معنايش اين است كه برود و انجا برسد موضوع اين استكه همان خودش نقش اصلي دارد تنها و تنها ان موضوع حكم چيز ديگر جايش را پر نمي كند در معنای موضوع و طريق كه قطع موضوعي اماره قائم مقامش نمي شود و قطع موضوعي اگر به نحو طريقي بود اماره قائم مقامش مي شود بنابر اين استصحاب كه حجيتش از سوي شرع معتبر است مي تواند قائم مقام ان قطع موضوعي كه به عنوان كاشفيت اخذ شده در صورتي كه علم نبود استصحاب را جايش مي گيرد و اعتبار استصحاب از سوي شرع كافي است يك مطلب را كامل كنيم استصحاب كه قائم مقام قطع موضوعي به عنوان طريق مي شود براي اين استكه طريق از سوي شرع بايد معتبر باشد و علم طريق معتبر بود استصحاب هم طريق معتبري هيچ اشكالي پيش نمي آيد قرار گرفتنش طبيعي است سوالي ندارد تا ما جوابش را بدهيم بنابر اين استصحاب قائم مقام اين مي شود و مطلب تمام عنوان بعدي ادله اثبات و تعيين

موضوع براي احكام.